

نقد رومان تاریخی «بابک» نوشته جلال برگشاد

رستم بهراد رزی

ایمیل:

ildirim_223@yahoo.com

gunevliildirim@gmail.com

چکیده:

رومان تاریخی «بابک» نوشته جلال برگشاد که در سال ۱۹۸۱ م در باکو چاپ شده است با ذهنیت دوران کمونیستی در صدد تبلیغ مزدک گرایي بر آمده و فضای کلی رمان را در خدمت آیین ها و مناسک زرتشتی قرار داده است. دکتربین استالینی بر آن بود که مزدکیان را کمونیست های تاریخی معرفی کنند. به این مفهوم که جنبش آزادی بخش و ضد اشغالگری جاویدان و بابک را مدافع آیین زرتشتی قلمداد کرده که در آن زمان با گذشت دو قرن از سقوط سلطنت ساسانیان به شدت طبقاتی گراییش ارتجاعی میتوانست باشد. این مقاله به نقد این کتاب می پردازد.

وابستگی:

دانشجو دکترای تاریخ، آکادمی
جمهوری آذربایجان

کلمات کلیدی: بابک- آذربایجان- مزدک- جلال برگشاد- کمونیستی

استناد (آپا):

بهرادرزی، ر. نقد رومان تاریخی «بابک» نوشته جلال برگشاد. ارومیه: فصلنامه تخصصی "مطالعات تاریخ آذربایجان و ترک" سال ۰۲، شماره ۰۵، پاییز ۱۴۰۳. ۸۶۹۰-۳۰۴۱-۳۰۴۱ شاپا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Rostam Behrad Razi

Email:

ildirim_223@yahoo.com

gunevliildirim@gmail.com

Affiliation:

PhD student in history,
Academy of the Republic of
Azerbaijan

Criticism of the Historical Novel "Babak" By Jalal Bargoshad

Abstract:

The historical novel "Babak" by Jalal Bargoshad, published in Baku in 1981, aims to propagate Mazdakism with the mentality of the communist era and has placed the general atmosphere of the novel at the service of Zoroastrian rituals and rites. Stalin's doctrine was to introduce Mazdaks as historical communists. In the sense that the liberation and anti-occupation movement was considered eternal and Babak was considered a defender of Zoroastrianism, which at that time by passing of two centuries, since the fall of the Sasanian monarchy, could have been reactionary due to its extreme classism. This article criticizes this book.

Keywords: Babak - Mazdak - Jalal Bargoshad - communist

CITATION (APA):

Behrad Razi, R. Criticism of the Historical Novel "Babak" By Jalal Bargoshad. Urmia: "Studies on Azerbaijan and Turk's history" Specialized Journal, year 02, number 05, fall 2024, ISSN: 3041-8690.

شوریه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Rüstəm Behrad Rəzi

E-poçt:

ildirim_223@yahoo.com

gunevliildirim@gmail.com

Mənsubiyyət:

Azərbaycan Milli Elmlər
Akademiyasının tarix elmləri
doktoru

Cəlal Bərgüşadın yazdığı "Babək" tarixi romanının tənqidi

Xülasə:

1981-ci ildə Bakıda çapdan çıxan Cəlal Bərgüşadın qələmə aldığı "Babək" tarixi romanı kommunist dövrünün təfəkkürü ilə məzdəkiliyi təbliğ etmək məqsədi daşıyır və romanın ümumi ab-havası zərdüştilik ayın və mərasimlərinin xidmətinə verib. Stalinin doktrinası Məzdakiləri tarixi kommunistlər kimi tanımaq idi. O mənada ki, azadlıqpərəstlik və işğala qarşı hərəkat Cavidan və Babəki o zaman Sasanilər sülaləsinin süqutundan iki əsr keçəndən sonra ifrat sinifiliyinə görə mürtəce sayılan zərdüştiliyin müdafiəçisi hesab edirdi. Bu məqalə bu kitabı nəzərdən keçirir.

Açar sözlər: Babək- Məzdək- Cəlal Bərgüşad- Kommunist

CITATION (APA):

Behrad Rəzi, R. Cəlal Bərgüşadın yazdığı "Babək" tarixi romanının tənqidi. Urmiya: "Azərbaycan və Türk tarixi araşdırmalar" İxtisaslaşdırılmış Jurnal, il 02, nömrə 05, Payız 2024, ISSN: 3041-8690.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Rüstem Behrad Rezi

E-posta:

ildirim_223@yahoo.com

gunevliildirim@gmail.com

Üyelik:

Tarih doktora öğrencisi,
Azerbaycan Milli İlimler
Akademisi

Celal Barguşad'ın Yazdığı "Babek" Adlı Tarihi Romanın Eleştirisi

Özet:

Celal Barguşad'ın 1981 yılında Bakü'de yayımlanmış tarihi roman "Babek", komünist dönem zihniyetiyle Mazdakizmi tanıtmayı amaçlamış ve romanın genel atmosferi Zerdüş'tün ayin ve ritüellerinin hizmetine verilmiştir. Stalin'in doktrini Mazdakianları tarihi komünistler olarak tanıtmaktı. Özgürlük veren ve işgal karşıtı hareket, Cavidan ve Babek'i, o zamanlar Sasani hanedanının çöküşünün üzerinden iki yüzyıl geçtikten sonra Zerdüşlüğün savunucuları olarak görmesi anlamında, aşırı sınıf ayrımı nedeniyle gerici bulmaktaydı. Bu makale bu kitaba yönelik eleştirileri gözden geçirmektedir.

Anahtar kelimeler: Babak- Mazdak- Celal Barguşad- Komünist

CITATION (APA):

Behrad Rezi, R. Celal Barguşad'ın Yazdığı "Babek" Adlı Tarihi Romanın Eleştirisi. Urmıye: Üç Aylık "Azerbaycan ve Türkiye Tarihi Üzerine Araştırmalar" Uzmanlık Dergi, yıl 02, sayı 05, Sonbahar 2024, ISSN: 3041-8690.

شوربشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه:

این کتاب در سال ۱۹۸۱ در باکو به چاپ رسیده، مترجمان: رحیم رئیس نیا، رضا انزایی، انتشارات نگاه. چاپ چهارم: ۱۳۷۶ آن را به فارسی بر گردانده‌اند مرور میکنیم. مترجمان در توصیف فعالیت های نویسنده رمان «جلال برگشاد» مینویسند: «...نویسنده "جلال برگشاد" بعد از نوشتن رمان «بر پشت بزأت» با الهام از زندگی دل آورانه «نبی» یکی دیگر از قهرمانان زادگاهش نوشته است. در رمان حاضر به نمایش زندگی حماسه وار و شگفت انگیز بابک پرداخته است. این رمان حاصل پژوهشهای پر دامنه و کار پیگیر ده ساله (۸۰-۱۹۷۰) او که با مایه هنر آموخته و با نیروی تخیل رنگ و جلا یافته است «رمان نویس به ادعای مترجمین در طی ۱۰ سال (۸۰-۱۹۷۰) به تلاش طاقت فرسا دست زده از آنجایی که نویسنده زاده روستای «برگشاد» در آن سوی ارس و مشرف بر قلعهی «بذ» هست. خود مزیتی است تا در صحنه پردازیها از منطقه واقع گرایانه عمل کند. از طرفی ذهنیت دوران کمونیستی (رمان در زمان حاکمیت شوروی بر جمهوری آذربایجان نوشته شده و به چاپ رسیده است) در صدد تبلیغ مزدک گرایی (اصطلاحی که چپروهای وابسته به تفکر توده‌های طرفدار شوروی بر آن دامن میزدند) بر آمده و فضای کلی رمان را در خدمت آیینها و مناسک زرتشتی قرار داده. (۱، ص.۹) دکترین استالینی بر آن بود که مزدکیان را کمونیستهای تاریخی معرفی کنند.

مجموعه کتابهای بر آمده از قرارداد ۱۹۱۹ را یک به یک کاویده، به شناسایی مذهب زرتشتی و رموز آن پرداخته، به انطباق جغرافیای تاریخی از باب الابواب (برده) تا همدان و... همت گماشته و سر انجام روایتی یک دست از همه مورخان باستان ستایان آریایی از قبیل پیرنیا، فروغی، مخبر السلطنه و ای بسا مورخان نسل دوره رضاخانی مانند حمداله مستوفی، سعید نفیسی، جواد مشکور، مصطفی رحیمی، عبدالحسین زرین کوب و... دست یافته است. تنها ابتکار جلال برگشاد در این رمان اتهامهای ناروایی است که بر ترکان خزر [شمال و شمال غرب] دریای خزر وارد کرده است. در نقد مختصر روایتهای جلال برگشاد بیشتر به متن تکیه خواهد شد تا بدعتگری یا «کار پیگیر ۱۰ ساله ۸۰-۱۹۷۰» روشن تر گردد لازم به یادآوری است که نویسنده و مترجمان در هیچ جای کتاب به هیچ اثر تاریخ نگاری اشاره نکرده اند.

خواسته یا ناخواسته فضای کلی رمان در خدمت آیین و مناسک زرتشتی قرار گرفته از این حیث دچار پریشانگویی شده است. به این مفهوم که جنبش آزادی بخش و ضد اشغالگری جاویدان و بابک را مدافع آیین زرتشتی قلمداد کرده که در آن زمان با گذشت دو قرن از سقوط سلطنت ساسانیان به شدت طبقاتی گراییش ارتجاعی میتوانست باشد. بنابراین تناقض از صفحهی نخستین تا صفحهی پایانی استمرار دارد. تناقض بین دل سوزاندن برای خاندان برمکی، شیخ اسماعیل، فیلسوف الکندی و... و جنگ علیه همان اتحاد که آذربایجان را اشغال کرده و برای بازگرداندن همان حاکمیت که با جاویدان و بابک جنگیده و در نهایت موفق به اعمال حاکمیت خاندان عباسی میشوند. تناقض دیگر این هست که جنبش بابک را نتیجه ی ستم و غارتگری

«خزرها» معرفی میکند. مترجمان در پیشگفتاری که به متن افزوده اند، خلاصه ی فشرده القایی به خواننده را چنین ترسیم کرده‌اند: «...آذربایجان در این دوران از هر طرف دست خوش تجاوزهای ویرانگر و طاقت فرسا بود. «خزرها» از شمال سرازیر می شدند. تاراج میکردند، میکشیدند، برده میگرفتند و به آتش میکشیدند، امپراتوران «بیزانس» از غرب فشار میآوردند و نیروهای خلافت از جنوب و خاور یورش می بردند. «

در فصلهای «سکونت اعراب در نواحی اردبیل و... این موضوع بررسی شده و دروغین بودن ادعاهای مترجمین نشان داده شده است. خزرها تنها در مقام جنگ و گریز با نیروهای خلافت اموی و عباسی به صفحات اردبیل و دیگر مناطق آذربایجان یورش آورده و بر می گشتند. در حالیکه این پادشاهی در دوره ی حاکمیت بنی امیه در چندین رشته عملیات اعراب اموی را از ورود به قلمرو خود ناکام میگذارد. در اتحادیه خزرها بیش از بیست قوم ترک گرد آمده بودند و بالقوه حامی جنبش جاویدان و بابک علیه دشمن مشترکشان، اعراب اموی بودند. بنابراین دین و آیین جاویدان و مزدک همان فرهنگ تورکها بوده که تا قرن دوم هجری مشخص و متعین گردیده بود: همه اقوام ترک اسلام را پذیرفته و در جهت گسترش آن از چین تا اروپا میکوشیدند. قومی چون خزرها هم بر آیین پیش از اسلام خود بر جای مانده بودند که بعدها به یهودیت میگروند. در حاکمیت خزرها، مساجد، کلیسا و کنیسه ها هر کدام در محله های مومنان به ادیان مسلمان، مسیحی و یهودی وجود داشتند. از این رو، نویسنده بر خلاف ادعای مترجمین در صفحه های آغازین رمان مینویسد: «... و هنگام گذشتن از برابر خلیفه شمشیرهای خود را به حرکت در آورده، فریاد بر میآوردند: مرگ بر خزرها! اگر خلیفه فرمان دهد به دریند میرویم و خزرها را سرجای خود می نشانیم! ای امیر المومنین، اگر فرمانروای اندلسی باز هم گستاخی کند، ما را به سروقتش بفرستید - خلیفه بزرگ! اگر روم از دادن باج به بغداد سرباز زند، خاک آنجا را به توپره می کشیم! - قبله عالم بداند که خرمیها به شمشیرهای مان سجده خواهند کرد. جاویدان پور شهرک در برابرمان زانو خواهد زد! «صفحه ۱۴ در این شعارها خوی زیاده خواهی و تجاوزگری تنها از جانب خلیفه بر علیه خزرها، رومیها، اندلسیها و خرمیهای جاویدان پور شهرک دیده می شود.

در فصل دوم- از زبان «زبیده» که از تبریز به بغداد و قصر طلای هارون الرشید بازگشته است می نویسد: «...آیا تاج سر من میدانند که اگر آن شاگرد افلاطون را از دربار بیرون نکنند، ایرانیها بر ما مسلط خواهند شد؟ این خدا نشناس علامه کاری ندارند جز آنکه کله «مأمون» را با اندیشه های نادرست و خطرناک خود پربکند. بارها من به گوش خود شنیدهام که به مامون میگفت: «خلیفه با قتل عام خرمیان مرتکب اشتباه بزرگی میشود. اگر کار بدین سان پیش برود از چه کسی مالیات خواهیم گرفت؟ لابد از مرده ها! با خزانه ی تهی و دست خالی حال و روز دستگاه خلافت به کجا خواهد انجامید؟» «الکندی» چنان وانمود می کند که گویا از میان درباریان کسی به اندازه او دوستدار خلیفه نیست» صفحه ۲۴ در ادامه نویسنده چنان با آب و تاب از «جعفر

برمکی» وزیر اعظم و فیلسوف الکندی ندیمه دربار هارون الرشید نطق و خطابہ جعل میکنند که مثلا ایرانیهای خادم خلیفه چه امکانات مالی و نظامی و اطلاعاتی به خرمیهای جاویدانپور شهرک و یا بابک هدیه میکنند و منافع خود را به خطر انداخته اند؟! - نگاه به اصطلاح امروزی فاشیستی به خزرها در گفت و گوها و توصیف صحنه ها برجستگی دارد که مثلا از آن «پی گیری ده ساله ۱۹۷۰-۸۰ انداخته شده است. خیزران مادر هارون الرشید در میزند و به خلیفه میگوید: «..خزرها به باب الابواب حمله کرده اند...» و رو به زبیده گفت: «غمی به دل راه مده، هارون الرشید نمرده است که در بند، جولانگاه خزرهای وحشی گردد» صفحه ۳۰: «هارون الرشید ناگهان غرید: «لعنتی ها باز هم آرام نمی گیرند! نمی دانم این کافران از جان ما چه می خواهند! خزرها از یک طرف، جاویدان از طرف دیگر. نمیدانم ابوعمران چشم بر آمده چرا. جلو اغتشاشات را نمیگیرد؟ آیا نمیتواند از پس جاویدان شهرک بر بیاید؟ چنان مینماید که تا پیکر ناپاک جاویدان را از دار نیاویخته ام، حتی در بستر خود نیز آسایش نخواهم داشت...!» صفحه ۳۱ این نگاه فاشیستی را در فصل ۳-صبح سیاه «شهر آزاد» از توصیف متن که بیانیه نویسنده به طور مستقیم است تا گفت و گویی که با زاویه دید دانای کل ترتیب میدهد و تا حدودی مربوط به دیدگاههای نسبتاً مستقل شخصیتها بیشتر میبینم: «...ترکان خزر با ترس بیگانه بودند. آن ها مجسمههای شیر را که سمبل زیبایی و دلاوری شهر بود، هر جا میدیدند میشکستند و دور میانداختند. آسمان شهر را دود غلیظی انباشته بود. از انبارهای غله آتش زبانه میکشید. خاقان در بی حرمتی نسبت به مساجد مقدس و باشکوه که هر کدام یادگار یکی از خلفای اموی و عباسی بود، از هیچ چیز فرو گذار نکرده فرمان داده بود که سپاهیان، اسپان خود را در مساجد ببندند. از سه مسجد بزرگ شهر، مسجد فلسطین، دمشق و خزر، شیبه اسبان بلند بود. در مساجد حمص، قیصریه، جزایر و موصول را نیز به صورت انبار در آورده، اموال غارتی را در آن ها پر کرده بودند. این رفتار ابلهانه ی خزرها کینه و نفرت مردم را نسبت به آن ها تشدید می کرد» صفحه های ۳۳ و ۳۴ در فصل مربوط به خزرها آمده بود: «...خزرها در مواجهه نهایی با مسیحیت و اسلام، سر انجام انتخاب سوم میکنند. از طرفی پلورالیسم مذهبی در جامعه خزرها حفظ میشده است و قومهای دیگر ترک که مسلمان شده بودند مساجد خود را بنا کرده بودند و شمنها نیز بر عقاید خود مانده بودند. یهودیان نیز که تحت تعقیب حاکمان بیزانس و بغداد بودند، دسته دسته به خزرها پناه آورده و ساکن شده بودند. خاقان در سال ۷۴۰ میلادی به دین یهود گروید (۲، ص ۷۳) بنابراین توصیف نویسنده مبنی بر بی احترامی به مساجد دروغین است و با واقعیت قومی و زبانی ترک ها در اقصی نقاط قفقاز همخوانی نداشته و نه تنها دل سپردگی نویسنده را به باستان گرایی ساخته و پرداخته انگلیسی ها بعد از تبدیل روسیه تزاری به شوروی حکایت دارد. در تحقیر خزرها در مثلا توصیف متن می خوانیم: «...خزرهای کوتوله که بر روی پوستینههای کوتاه کمربندهای پهن چرمی بسته، پاپاقهای خزر را تا بالای چشمان تیزبین خود پایین کشیده بودند و شمشیر به دست به هر جا که دست میداد حمله میکردند، نعره های گوش خراشان هراس در دلها میریخت» صفحه ۳۵: «نعش کشها از خستگی دیگر نای جنبیدن نداشتند. به زحمت اجساد را که زرههای سنگینی به تن

داشتند، روی زمین میکشیدند. اجساد مسلمانان را دفن میکردند و ترکها را روی هم انداخته میسوزانیدند... صفحه خشونت کور نسبت داده شده به خزرهای ترک، مغرضانه و عاری از حقیقت است. مسلمان ترک و غیر ترک به چه عنوان کشته هایشان عده ای دفن و عدهای سوزانده میشده اند؟! از طرفی جلال برگشاد ترک با چه معیاری به «خزرهای کوتوله» لقب داده است؟ اگر قرار باشد ترک ها در دربند کوتوله باشند خود نویسنده و هم ولایتی هایش در فاصله ی چند کیلومتری از دربند نیز کوتوله خواهند بود! از آن گذشته جنگ خزرها تنها علیه مهاجران خلیفه بوده و هیچ جنگی با ترک های آذربایجان که برادران شان بودند، نمی توانست حقیقت و واقعیت داشته باشد. نویسنده در ادامه ی دشمن خونی نشان دادن ترکهای خزری و آذربایجانی و دل سوزاندن به خلفای عباسی و اموی و... با لحنی فاشیستی توصیف میکند: «...چند میرزا با دوات های سفالی آویزان از کمربندهایشان، سرسری و با شتاب از اموال غارتی صورت برداری میکردند و مشخصات اسیران را مینوشتند. میرزای آبله روی خپلهای که پاپاق خز بر سر داشت و بیشتر به یک گول بیشاخ و دم مانند بود تا آدمیزاد، اسیری را به زیر سوال کشیده بود: سمت چیه؟- شبل- اهل کجا هستی؟- بلال آباد- چه کارهای؟- بازرگانم -بارت چی بود؟- کاغذ- آهای جنگجوی سبیل کلفت، بیا جلو ببینم؛ سمت چیه؟ عبدالله خشن و خشم آلود پاسخ داد: با منی...عبدالله! احمق چرا داد میکشی، اینجا که کسی نیست! با زبان خوش حرف بز- صدای من همین طور است...»

صفحه ۳۹- نویسنده این توصیفهای نژاد پرستانه و صحنه سازیهای پدر بابک «عبدالله» و دو دوستش را از آنجا در مقابل ترکان خزر قرار میدهد تا بتواند در فصلهای بعدی اهالی روستای بلال آباد را به عنوان فدائیان «آتشگاه» و جشنهای ارتجاعی من در آوردی جای بیندازد. پس مینویسد: «دلشوره و غم سنگینی جان عبدالله را میفشرد. شبل هم چنین بود، سلمان نیز. چنین مصیبتی را در خواب هم ندیده بودند. شبل گفت: این خزرها عجب بیرحم و وحشی هستند؟! سلمان گفت: خون خوارند- عبدالله گفت: در خون خواری و وحشیگری چیزی کم از ماموران خلیفه ندارند- شبل گفت: نفرین بر دوشان باد» صفحه ۴۲ ملاحظه میشود که روایت داوری افراد خلیفه، خود خلیفه و پدر و دوستان بابک از جنبه ی فاشیستی، ره آورد ده سال به اصطلاح مطالعه و پی گیری (۱۹۷-۱۹۸۰) این نویسنده نستوه کاسهی داغ تر از آش، نویسندهی آذربایجانی است! نسبت برده فروشی دادن به خزرها هم از همان دروغ پراکنی هاست که دستگاه خلیفه اختراع کرده بود و نویسنده پیگیری ۱۹۷۰-۱۹۸۰ در آن راه مجاهده کرده است؟! خزرها در سرزمین محاصره شده از سوی مسیحیان، خلفا و عواملشان قرار داشتند و آن نسبت بازار برده و خرید و فروش آن پوچ و عاری از حقیقت است.

فصل ۴- زاده آتش- این فصل به موقعیت جغرافیایی آداب و رسوم، خلیقات و اقتصاد اهالی «بلال آباد» روستایی که بابک از پدر «عبدالله» و مادر «برومند» ((گلدانه)) به دنیا آمده و قدم در زندگی میگذارد. عنوان فصل «زاده آتش» عنوانی جعلی است که برومند فرزندان را مانند دیگر اهالی روستا، زرتشتیان قشری بار میآورند و خود شبانه روزشان را در پای آتش سر میکنند. در

حالی که پدر بابک «عبدالله» نام دارد و دو بازرگان همراه او نیز اسامی «شبل» و «سلمان» را دارند. نام برادر بابک «عبدالله» و برادرخواندهاش «معاویه» است. هر خواننده‌های با هر مقدار از سطح سواد و درک اجتماعی می‌فهمد که صاحبان این اسامی (عبدالله، شبل، سلمان، برومند، معاویه و...) مسلمان هستند و داد و ستدشان با اهالی شهری مسلمان «برده» هست و جعلیات نویسنده تنها خوش خدمتی به صاحبان پروژه‌های ناسیونالیسم پارسی، یک ملت، یک زبان یک ارتش نیرومند از وثوق الدوله تا رضا خان میرپنج و ایادی بعد از رضاخان، میسیونرها، مستشرقان و کوروش سازان داخلی و خارجی بوده است. سطوری از صفحه‌های خوش خدمتی نویسنده را در «پیوند های دروغین مزدک +بابک+آتشکده و...» را مرور میکنیم. مادر بابک به دیگر زنان در بلال آباد که اسیر افراد سرکوبگر ابوعمران شده‌اند میگوید: «خواهران من! دشمن ما را به اینجا انداخته است تا از خرمیها چشم زهر بگیرد. اما دشمن کور خوانده است. خواهران من ما زندگی را در زهدان هایمان و آرمانمان را در قلب و جانمان و در وجود فرزندانمان پاس می‌داریم. ما دختران خرمک پاتک هستیم که آرمان مزدک بزرگ دوام بخشید و نام خود را به ما داد. وقتی هزاران مزدکی را به فرمان خسرو بیدادگر کشتار میکردند، زن مزدک بزرگ از پایتخت ساسانی گریخت و تا زنده بود در شهرها و روستاهای ری و اصفهان و آذربایجان آرمان مزدک بزرگ را انتشار داد و از اخگری خود، آتشی بزرگ بر افروخت. آتشی که دل‌های یکایک ما را نور و گرما میبخشید. آتشی که هر کدام از ما وظیفه داریم آن را چون مادرمان خرمه به آینده انتقال دهیم. می‌آرزود که به خاطر چنین رسالت بزرگی رو در روی ناامیدی و ترس و مرگ بایستیم و امید را چون آتش مقدس در دل خود زنده نگه‌داریم. سرانجام روشنایی بر تاریکی پیروز خواهد شد. عمر روزهای سخت کوتاه است. سوگند بر روح شروین که عبدالله خواهد آمد. او نمیگذارد که ما گرفتار بند این دیو سیرتان بمانیم مگر فاصله در بند تا اینجا چقدر است» صفحه ۴۸ سخنرانی فوق فیلسوفانه برومند خطاب به زنان اهل بلال آباد را مرور کردیم. به زعم او، آن‌ها نه به خاطر استیلای عوامل خلیفه و اشغال سرزمینشان و روا داری انواع احجاف دست به مبارزه زده‌اند، بلکه صرفاً به خاطر آرمانهای «مزدک بزرگ» به خاطر رسالت «خرمک پاتک» که مثلاً راه افتاده بود تا آرمانهای شوهرش را در زمان انوشیروان در ری و اصفهان و آذربایجان بگسترانند؟! نویسنده با چه معیارهایی دست به این جعلیات زده است؟! از این همه زرتشت زدگی و آرمان شهر زرتشتی و مزدکی چه دستاوردی برای مردم زیر ستم خلفا ارایه‌میکرده است؟! نویسنده در آن ده سال ادعایی کوشیده است بند به بند نوشته‌های امثال زرین کوب را در قالب رمان به خواننده تحمیل کند! برومندی که در چند سطر پیش در رسای مزدک و خرمک پاتک سخنرانی می‌کرد، ناگهان به چهار قرن رو به جلو آمده و در قرن دوم هجری برای ابومسلم روضه خانی می‌کند: «همه‌ی این احوال چون پاک‌یادها در چشم برومند جان می‌گرفت و چون خوابها در هم میریخت و از چشمش میگریخت. بعضی از مادران خود را درمانده و از دست رفته‌پنداشته، از اهورا مزدا بزرگ یاری میخواستند. بعضی دست به دامن شروین میشدند و بعضی از روان ابومسلم استعداد میکردند. زاری و التماس مادران را جز خودشان کسی نمیشنید. زنها برای این که غمشان سنگین

نگردد، نمیگذاشتند که آتش خاموش شود. چوبهای نیم سوز را می گیرانند و تاریکی را میتارانند... « صفحه ۴۹ آسمان ریسمان بافتن نویسنده تنها اموری را شامل نمیشود که دردهای واقعی مردم است. مردمی که زمینهایشان را قبیله های عربی کوچانده شده از یمن و حجاز و... تصرف عدوانی کرده و به مردم جز ستم و عوارض و عواقب اشغال روا نمی دارند. نویسنده از این آسمان ریسمان بافتن ها مردم بلال آباد مشکین شهر را از منظر نژادی و اقلیمی هم طبق دلخواه خود رنگ آمیزی می کند: «...چهره گرد و مهتاب گون برومند، پژمرده مینمود. هربار که سرش را به سوی زنی گردش میداد، پولکهای نقره های آویزان گیسوان طلا بیاش موج بر می داشت. او نگران بود و همچنان به یاد عبدالله: «اگر بچه مان باشد اسمش را من انتخاب خواهم کرد و اگر دختر...» صفحه ۵۰ در دامنه سبلان برومند با «گیسوان طلایی»؟! عبدالله: «...برومند محبوب من! برایم پسری به دنیا میآوری که هرگز شمشیرش در نیام آرام نگیرد! چنان پسری به من میبخشی که انتقام خاموشی آتش مقدس را از خلیفه بگیرد» صفحه ۵۰- یعنی عبدالله و برومند و... نه غم نان دارند نه از تعدیهای نیرویهای ابوعمران و... غمی دارند. تنها غم و آرزو و انگیزه شان «آتش مقدس» است؟! نویسنده برای محکمتر کردن این غم آتش مقدس! نگهبان های عرب هم به تاکید نویسنده حرف میزنند: «...نگهبان جلوی آتشگاه از دیگری میپرسد: «مگر آتش پرست ها را نمی شناسی؟ آن ها مرده هایشان را هم دفن نمیکنند. آنها خاک را مقدس میدانند و معتقد هستند که نباید آن را با مرده آلود. جسادها روی تخته سنگها میگذارند تا لاشخورها و درندگان گوشت مرده را بخورند و بعد استخوانهای مرده را در تابوتی به نام «استودان» می گذارند و در جایی دور از کشت زار و آب دفن می کنند...»

فصل ۵- کشمکشهای دربار- در این فصل نیز نویسنده با ده سال پی گیری و...؟! سر فصل های دیگری از نوشته های ناسیونالیتهای باستان گرایانهی قرارداد ۱۹۱۹ را روایت رمانی میکند و دنبال تئوری های کسانی چون «عنایت الله رضا» را به رمان خود راه می دهد... انواع فتنه ها در بازگشت خلیفه هارون الرشید از خراسان که در آنجا مردم «مامون» را به خلافت میشناختند به وجود آمده بود. زبیده برای آب رساندن به مکه رفته بود تا بر آن نظارت کند: «...جنگهایی که در بد و آذربایجان اتفاق میافتاد، روی هزینه چشمه اثر میگذاشت. دیگر در محال بیشکین و میمد، برای ماموران آبرو باخته تره هم خرد نمیکردند. خرمیان شورشی هر روز سر چند مامور دریافت مالیات را از تن جدا میکردند. زبیده خاتون از آن بیم داشت که ولایات شیروان و آران نیز از چنگ برود. سیاست ایجاب میکرد که با خرمیان معاشات و با احتیاط رفتار شود. بعد از حملهی ترکان خزر، هم خشم و هم جرات مردم بر خلیفه شدت یافته بود...» صفحه ۵۹ به روایت نویسندهی خیلی آذربایجانی؟! و مترجمین! این سوی ارس و آن سوی ارس، پیش از قراردادهای اسارت بار «گلستان» و «ترکمان چای» جدا بوده اند؟! نویسنده هر جا از خیال هارون الرشید و زبیده و خیزران روایت می کند آذربایجان را حوالی و حومهی بغداد بر میشمرد؟! نه سرزمین اشغالی بعد از جنگ های قادسیه و نهانند؟! و می توان گفت این همه نه تنها از ناآگاهی نویسنده، بلکه ماموریت وی در راستای قرارداد ۱۹۱۹ جلوه می

کند: «...با قرار شدن آرامش نسبی در مصر و اندیس که از نا آرامترین ولایتهای قلمرو به حساب میآمدند، اینک مجسمه ی سوار که بالای قبه الخضرا ایستاده بود، سر نیزه خود را کاملاً به سمت آذربایجان نشانه میرفت. خلیفه بر آن بود که تکلیف خود را با دشمنان خویش که عمدتاً در این سرزمین موضع گرفته بودند، یکسره نماید. او دشمنان داخلی را خطرناکتر از دشمنان خارجی میگرفت و حقیقت هم چنین بود. دشمنان خارجی هنوز جرأت دست و پنجه نرم کردن با او را نداشتند. خزرها پس از عقب نشینی، اکنون خطری به حساب نمیآمدند. مرزهای چین و هندوستان آرام بود. راههای تجارت دوباره باز شده بود و...»
صفحه ۶۰ نویسنده به روی مبارک خود نمیآورد که دین اسلام، دین رحمت و عدالت بود و بیش از آن که در سرزمین های به جنگ فتح شده با پذیرش رو به رو شود، در سرزمینهای دیگر تنها بازرگانان و... پیامهای دین مبین اسلام را به آن سرزمین ها میبردند، مورد پذیرش رضامندان قرار میگرفت، از جمله در شبه قاره هند، قسمتهای ترک نشین چین و... چنان که امروز بزرگترین کشور اسلامی در جنگ فتح نشده اندونزی است

به بیش از سیصد میلیون نفوس و به ترتیب کشورهای پر جمعیت پاکستان و بنگلادش و جمعیت حدود صد میلیون نفری در هند و مالزی و... تنها با پیام های بازرگانان و... به اسلام گرویدند.

فصل ۶- سبب سرخ و «دوستی» هارون

نویسنده در این فصل هم صحنه هایی را ترتیب میدهد تا اصل خواست مردم در آذربایجان. حقوق تعیین سرنوشت و... را ضمن روایت داستانی در زیر مجموعه ی قرارداد ۱۹۱۹ انگلیسی قرار بدهد. تا اینجا هیچ حقی برای دفاع مردم آذربایجان به رسمیت شناخته نمیشود. زبیده خاتون و خیزران خاتون، از روی منافع خود و توهم توطئهای که نسبت به «جعفر برمکی» دارند، او را به وسیله ی دیکتاتوری خلیفه به کشتن میدهند تا احتمال حق مبارزه را از مردم آذربایجان بگیرند. دلسوزانند نویسنده به «یحیی برمکی» وزیر خلیفه مهدی و پسرش «جعفر برمکی» وزیر اعظم هارون الرشید دقیقاً از همین انکار حقوق سرچشمه میگیرد: «...اما نخست باید آن دو چشم سیاهش را که به آذربایجان دوخته، میل بکشم و بعد مثل اسب عساری به آسیابش ببندم تا دلم خنک شود» صفحه ۶۷ - ادعاهای نویسنده بابک را در هیچ یک از تاریخ نویسیهای آریاییگرایانه نظیراش را نمیتوان سراغ گرفت. مثلاً از قول جعفر برمکی در حین گشت زدن در باغ به همراه هارون الرشید خیال نویسی کرده، میآورد: «اگر هم اکنون از من بپرسد که خرمیان شورشی در بد چه مراودهای داری؟ چه بگویم؟ چگونه می توانم بگویم من هنوز آتش و آتشگاه را مقدس می دانم...»
« صفحه ۷۱ جعفر برمکی چه کمکی به مبارزه جاویدان و بابک داشته؟! در حالی که جعفر و پدرش یحیی برمکی حافظ منافع خود و خلفا بودهاند! این ادعا همان قد پوچ است که در صفحات پیشین درباره فیلسوف الکندی مدعی شده بود. آیا نویسندگان ستایشگر آریایی گرای ادعاهایی به غیر از جلال برگشاد داشته و دارند؟

فصل ۷ - پرند آخته

مصادره ژنتیکی بابک و برادرش عبدالله را چنان که پیشتر مادر بابک را با گیسوان طلایی توصیف کرده بود، ادامه میدهد: «... و بعد موهای بور عبدالله و بابک را نوازش کرده و ادامه داد...» صفحه ۸۷- آیا این مصادره‌هایی ژنتیکی صرفاً از بی قیدی نویسنده برخاسته است و قصد مصادره‌های در کار نیست؟! بعید به نظر می‌آید! برومند مادر بابک کمترین اشارهای به شرایط زیستن در اشغال را بروز نمیدهد و تنها به فکر آتش و آتشگاه و مناسک زرتشتی پافشاری میکند: «... پس در برابر آتش زانو زد و روی سوی آسمان کرد: ای مزدا! ما را از شر دیوان دور نگاه دار. خانه و خانواده ما را از شر بدخواهان در امان بدار. تو نیک میدانی که پس از شوهرم عبدالله، این بچه‌ها را تن درست و نیک خواه بار آورده‌ام آنها را از چشم بد و شر اهریمن نگاهشان بدار! ای اهورا! بابک را در پناه خود گیر! آتش مقدس را در دل او گرم و جانش را روشن بدار بازوی او را توانا و شمشیرش را از کندی و شکستگی دور بدار... آن گاه روی به بابک کرد و گفت: پسرم کشی بر کمر می‌بندی. این آتش را به پاس رسیدن تو به سن بلوغ بر افروخته ام. تو باید خدمت گذار آتش و دوستدار انسان باشی. باید انتقام پدرت را بگیری و گرنه من بعد از مرگ -در دخمه خاموشی نیز -آسوده نخواهم خفت...» صفحه ۸۸- ادامه دادن دقیق و بررسی ریز القاهای نویسنده در حوصله این متن نمیگنجد و از موضوع تاریخ نگاری و بررسی «باز خوانی حماسه بابک» دور میافتد. بنابراین این ادامهی سرفصلهای «بابک» جلال برگشاد را به اختصار بررسی میکنیم. تا همین فصل ۷ شگردها و القاهای نویسنده را دیدیم و افسردیم!

آتشکده سازی و جشن سده بازی و ملحقات آن که مثلاً بابک و معاویه با رسیدن به سن بلوغ در مناسک «کستی» شرکت جسته و با دست موید موبدان کمر بند به کمرشان بسته میشود و... همه و همه داستان پردازی بیپایه و مایه است. از منظر معرفی یاران و گروههای مردمی که به جنبش جاویدان و بابک پیوسته بودند نیز قلم فرسایی های نویسنده عاری از حقیقت تاریخی است. جلال برگشاد سعی کرده است با نام بردن از اهالی شهرها و روستاهای شکی، شیروان، دربند، قره داغ و... در ابتدا و نشان ندادن حضورشان در برهه‌ی زمانی حدود سی سال مبارزه، تنها به حضور «اکراد» تاکید می‌ورزد که اولین و آخرین یاران بابک میمانند. در فصل هشتم به صحنه سازیهای توهم آفرین نویسنده درنگ کنیم: «...روح شروین پیامبر شاد باد! برمنصور عباسی کشنده ابومسلم هزاران نفرین باد! روح ابوعمران در جسم دراز گوش حلول نماید! هزاران لعنت به هارونالرشید، دشمن آتش پرستان باد! جعفر پسر یحیی برمکی، وزیر اعظم، دوست آتش پرستان و ایرانیان از بلاها دور باد...» (۳، ص. ۱۰۱) و یا: «...روزی که پسرانی چون بابک "کستی" بر کمر میبستند و به حکم موید موبدان قسم میخوردند به آتش وفادار باشند و... هفت سوار بر بالای کوه بلال آباد ظاهر شدند و جار کشیدند: به نام یزدان بزرگ، شمشیر به دست گیرید! بدانید که مردم همدان و شهرهای خراسان به پا خاسته اند و فرمانروایان بیگانه را بیرون کرده، شهرها را خود به دست گرفته‌اند. کردها، قره داغیها هم به ما پیوسته‌اند. امپراطور روم از قیام کنندگان جانبداری میکند. همه سلاح برگیرید و یکسر سوی بد نهدید و از جاویدان پشتیبانی کنید...» (۴، ص. ۱۰۶) ...در ادامه همین توهم پراکنیها فصلی به نام «شتک خون بر روی کنده» در رسای کشته شدن جعفر برمکی اختصاص

داده است که پیش از آن نیز فصلهایی را به توطئه چینی زبیده خاتون بر علیه جعفر برمکی ترتیب داده بود. به همین ترتیب فصل های اختصاص یافته به طاهر بن حسین نیز بیش از فصل های مربوط به جاویدان است. در فصل ۲۹ «سفیران» نماینده های گروههای مختلف یاریگر بابک به بد میآیند، بابک به رغم آگاهی از تردید جاویدان نسبت به محمد بن بعیث و تردید خود بابک، وی را به سپهداری اعظم خود بر میگزیند که با پیوستن او به لشکر خلیفه و همکاری با افشین، بد مقاومت خود را از دست میدهد. در فصل «نیام ها در کام آتش» مداحی نویسنده بر «اکراد» رمان بابک را به سرانجام نزدیک میسازد: «...دژ کوبیده شده بود و افراد رزمی همه تا آخرین نفس جنگیده بودند... بابک شورای جنگی تشکیل داد. ماندن و مردن در دژ یا سنگر عوض کردن و گریختن از بد تا بلکه به روم رسید. در شورا جز عبدالله و برومند و کلدانیه کسی نمانده بود. معاویه تا آخرین نفس جنگیده و کشته شده بود... راه دوم برگزیده شد و در فاصله به نماز ایستادن نیروهای مهاجم، بابک و عبدالله و یاران بازمانده از دژ خارج شدند. هنوز فاصلهای از دژ نگرفته بودند که گروهی هزار نفری از «کردان» به یاری آمده بودند. بابک و عبدالله زنهار را در نزدیکیترین روستا جای داده، به سر وقت نیروهای افشین باز گشتند و سر انجام بابک و عبدالله سوار بر اسبهایشان از ارس گذشتند و...» (۵، ص. ۴۶۰ و ۴۶۱) و در فصل یک مانده به آخر نیز هفت نفر مامور حفاظت از بابک را در دام سهل بن سنباط و نیروهای افشین گرفتار میآیند «اکراد»؟! هستند. در جنگ بزرگ همدان نیز اعضای اصلی شورای جنگی و گارد حفاظت از بابک را نیز «اکراد» تشکیل میدهند. در کل رمان در انبوه رزمندگان نامی از اهالی آذربایجان به جز چند نفر از اهالی بلال آباد وجود ندارد و همه جا اکراد؟! هستند که جانفشانی میکنند. اگر رمان بابک را جز به لحاظ پیش گام بودن در نظر بگیریم، غفلت کرده ایم. باید متذکر شد که بحث ساختاری رمان از منظر زیبایی شناسی ادبی مدنظر نبوده است و تنها یادآور این مهم در نظر بود که این نویسنده نیز چون اخلاف دیگر تاریخ نویسان مرکزگرا در ایران در جهت اشاعه ی همان توهم پراکنیها بوده است. قهرمان رمان «بابک» بارها با افراد نامی مذاکره میکند و به ظاهر آنها نیز بابک را می ستایند اما در نهایت همان ها در کنار خلیفه علیه بابک می مانند. در جلسه ی محاکمه بابک فیلسوف الکندی، شیخ اسماعیل و... نظارهگر و مدافع خلیفه اند. نویسنده تضاد طرح شده بین ایرانیان و ترکان مدافع خلفا و منافع آذربایجان را گرچه جسته و گریخته طرح میکند اما در صحنه سازیها در میماند. طبق همین مصادره ها به نفع اکراد است که از طرح به دام افتادن عصمت کردی و تخلیه اطلاعاتی او به سود افشین چشم پوشی شده است.

نتیجه گیری:

کسی تاریخ را به خاطر تاریخ نمی نویسد بلکه از ساختن گذشته به ساختن آینده پل میزند. معروف است که گفته اند: «برای در اختیار داشتن حال، باید گذشته را به نفع حال تغییر داد.» یا آنچنان چه آگوستین، کشیش معروف قرون اولیه ی مسیحی میگوید: «خداوند به خاطر کسی هیچ گذشته ای را تغییر نمیدهد بلکه نظر شخص را نسبت به گذشته تغییر میدهد» (ص. ۶، ۶).

در بررسی اوراق تاریخی و یا ادبیات که بر روی ریل حوادث تاریخی حرکت میکند به مسائل و حوادثی برخورد میشود که بعضی از ملت‌ها دچار بحران‌های خارجی و داخلی میشود که منجر به از بین رفتن آن میگردد که تاثیر عوامل خارجی بیشتر است. بعضی از ملت‌ها هم با مدیریت صحیح و با زیبایی خاص منظم میشود و در برابر حوادث‌ها سرزنده و پویا هستند در این میان عوامل داخلی متشخص هستند که عامه ملت از آن رنج میبرد و آن بعضی متشخصین همان قهرمانان هستند. توماس کارلیله : Thomas Carlyle (متفکر، تاریخدان و نویسنده ادبی اسکاتلندی) در کتاب قهرمانان و قهرمانان تاریخ مینویسد قهرمانان و آنکه آنها را وارد میدان نموده «فرهنگ» است. از نظر کارلیل ملت عبارت است از یک لایه بی جان خشت. اگر دست هنرمندی به آن برخورد تا پایان بدون شکل و حرکت باقی خواهد ماند. (ص. ۷، ۱۰)

نکته برجسته قدرت و یا ضعف ملت آذربایجان هم بسته به قهرمان آن در همه زمینه‌هاست قهرمانانی که تاریخ را ساخته‌اند و آن قهرمانان تجسم روح ملی بوده که از میان توده مردم خلق شده‌اند. اما در زمینه تاریخ و ادبیات که دیکته شد از عوامل خارجی با تاثیر گذاشتن بر عوامل داخلی نقش بازی کرده و عیان است که از طرق مختلف تطمیع، ترس و یا از روی جهالت نمایندگان بد ملت بوده از جمله کسرویها و... که با اختراع کلمه آذری موجب زحمت مردم آذربایجان و اندیشمندی چون زهتابی‌ها، هیئت‌ها و... دیگران شدند. چنانکه مرحوم هیئت گفتند: «آری ما تاریخ را ساختیم و متأسفانه ننوشتیم. ما تاریخ ساز بودیم و آنها تاریخ نویس...!!!» آری تاریخ نویس فارس، ما را کرد غلامان ترک و خودشان را سروان و وزیر کاردان ایرانی! «...» (ص. ۶، ؟) درست است که آذربایجان در طول تاریخ مورد حمله و هجمه و تمامیت ارضی آن مورد تاخت و تاز قرار گرفته اما ادبیات آن همیشه موجب اتحاد و قوام آن گشته با اینکه فارسها و روسها سالیان درازی است این ملت را زیر شدیدترین بایکوت فرهنگی و ... قرار داده‌اند اما اگر فقط یک عاشیق با سازش لب بگشاید تمام فرهنگ و ادبیات و تاریخ این ملت را از حفظ بازگو مینماید. اما در این میان نویسندگانی از جمله جلال برگشاد در خدمت «دیگران دروغین» هستند که مردم زحمت کش و فداییان اصلی و حقیقی در این میان از یاد رفته و مسیر هدف چنان گم گشته که مخالفان شاهزادگان و اربابان شلاق بدست ساسانی، در این کتاب، حامی اُحیاء آنان نشان داده و موضوع جنگ و کشتار قهرمانان مردمی فرعی شده و داستانهای درباری موضوع اصلی.

منابع:

۱. برگشاد، جلال: بابک. ترجمه رضا انزایی و رحیم ریس نیا. تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۶۹، چاپ چهارم، ت ص ۵۱۰
۲. کستلر، آرتور: خزران. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴، چاپ دوم، ت ص ۳۱۱
۳. همان

۴. همان

۵. همان

۶. اوگوستینوس (آگوستین)، مارکوس اورلیوس: اعترافات آگوستین قدیس. ترجمه افسانه نجاتی. تهران: انتشارات پیام

امروز، ۱۳۸۱، چاپ سوم، ت ص ۴۰۴

7. Petrov Qriqoriy: Ag Zanbaqlar Ölkəsi. Bakı: XAN nəşriyyatı, 2017, 2-ci nəşr. 104 s.

8. Oyrnenci-sesi.info

